

نگاهی به یک ترجمه قدیمی؛

## خوشه‌های خشم

علی خزاعی فر

خلاصه سخنرانی ارائه شده در دومین نشست ماهانه «هزار و یک شب رمان»



رمان خوشه‌های خشم در ۱۹۳۹ منتشر شده و ده سال بعد یعنی در ۱۳۲۸ شمسی، شاهرخ مسکوب و عبدالرحیم احمدی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند. می‌دانیم که مسکوب در آن موقع هوادار حزب توده بوده است. آقای عبدالرحیم احمدی هم هم‌سن آقای مسکوب بوده و او هم تمایلات چپ داشته است، گرچه بعداً رئیس دانشگاه آزاد ایران می‌شود و آقای مسکوب را هم به معاونت خودش انتخاب می‌کند. پس می‌شود حدس زد که آن دو با چه شوری این کتاب را ترجمه کرده‌اند و ترجمه این کتاب چه شوری در میان طرفداران حزب توده ایجاد کرده است، چون این کتاب گرچه

آمریکایی است ولی اگر کمونیست‌ها می‌خواستند درباره فقر و نظام سرمایه‌داری در آمریکا رمانی بنویسند از این بهتر نمی‌توانستند بنویسند، هرچند که بعدها اشتاین بک مسیر دیگری را پیمود و هواداران کمونیستش را ناامید کرد. ولی به‌طور کلی حزب توده در انتخاب کتاب برای ترجمه بسیار نقش داشته ولی این به آن معنی نیست که اگر حزب توده نبود کتاب ترجمه نمی‌شد یا فقط طرفداران حزب توده کتاب را خواندند و لذت بردند. خیر. کتاب موضوع بسیار آشنا و جذابی دارد که فقر و انسانیت است و به این دلیل به راحتی با تمام انسان‌ها در هر زمان و مکان ارتباط برقرار می‌کند. ضمن اینکه فیلم زیبا و تأثیرگذاری که یک سال بعد براساس آن ساخته شد و نیز جوایز معتبری که بلافاصله نصیب کتاب شد بر

محبوبیت آن افزود. در فضای چپ‌زده دهه سی انتخاب اثری آمریکایی برای ترجمه کار چندان راحتی نبود، کمالینکه استالین هم در اوایل از چاپ ترجمه کتاب در شوروی اکراه داشت، چون می‌گفت خوانندگان روسی ممکن است از خود پرسند چگونه است که در آمریکا حتی فقیرترین مردم هم صاحب ماشین هستند. وقتی دو نفر با افکار چپ سراغ کتاب رفته‌اند می‌توان تصور کرد که احتمالاً انگیزه آنها صرفاً جنبه ادبی و یا اخلاقی کتاب نبوده و بیشتر به جنبه ایدئولوژیک آن توجه داشته‌اند.

فعلاً بحث ما در اینجا محدود به خود ترجمه است. می‌دانیم که مسکوب در زمان ترجمه کتاب ۲۴ ساله بوده، و این اولین ترجمه‌اش است. آقای عبدالرحیم احمدی هم هم‌سن آقای مسکوب بوده است. پس این ترجمه کار پخته‌ای از این دو مترجم نیست و معلوم هم نیست که این دو چطور کتاب را ترجمه کرده‌اند و سهم هرکدام چقدر بوده. به هر حال، متن نهایی از حیث کیفیت احتمالاً در زمان خودش با استقبال روبه‌رو شده ولی پس از ۷۴ سال که از ترجمه آن می‌گذرد بررسی زبان ترجمه آن یک چیز را به خوبی نشان می‌دهد، مخصوصاً اگر آن را با ترجمه عبدالحسین شریفیان ۱۳۶۸ یعنی چهل سال بعد مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که زبان ترجمه چه تحولی پیدا کرده است.

اگر بحثمان را فعلاً به ترجمه رمان محدود کنیم، در هر رمان دو بخش اصلی داریم؛ یکی بخش توصیفی و دیگری بخش گفت‌وگوها. ترجمه بخش توصیفی چالش کمتری برای مترجمان داشته و برعکس بیشترین چالش‌ها در ترجمه گفت‌وگوها بوده است. من هم صحبت‌ها را به همین بخش ترجمه گفت‌وگوها محدود می‌کنم.

چالش اصلی که پیش روی مترجمان بوده و مانع می‌شده به زبانی روان و طبیعی دست پیدا کنند چالش نظری بوده. مترجم باید نخست در مقام نظر بپذیرد که حتی ترجمه هم می‌تواند و باید زبان طبیعی داشته باشد و لازم نیست لفظ به لفظ عین کلام نویسنده را بیاورد. در تألیف، این چالش نظری وجود نداشت، یعنی زبان محاوره می‌توانست به شکلی طبیعی وارد نوشتار بشود، ولی در ترجمه مترجم تحت سیطره و ابهت متن اصلی قرار دارد و بحث امانت‌داری را پیش می‌کشد و می‌گوید اگر چیزی به متن اضافه کند یا کم کند خیانت کرده است. از تأثیر زبان متن اصلی بر متن ترجمه دو مثال می‌آورم:

The driver said, "Well—that ain't none of my business. I ain't a nosy guy." "The hell you ain't," said joad. "That big old nose of yours been stickin' out eight miles ahead of your face. You had that big nose goin' over me like a sheep in a vegetable patch."

— حُب اینها به من مربوط نیست. من فضول مردم نیستم.

— نه خیلی. دماغ گندهت هف هف فرسخ جلوت میدوه. اون وقت این دماغت را تو کار من کردی. مثل گاوی که تو علفزار بیفته.

(ترجمه شاهرخ مسکوب، عبدالرحیم احمدی)

در مثال فوق، مترجم تعبیر انگلیسی «دماغ فرو کردن در چیزی» را عیناً به فارسی منتقل کرده، حال آنکه در زبان فارسی برای بیان مفهوم فوق تعبیرهای دیگری وجود دارد. جمله فوق را می‌توان این‌گونه ترجمه کرد:

آره جون خودت نیستی. تو کار همه سرک میکشی و مثل گاوی که سرش را می‌کند توی علف، سر گنده تو فرو می‌کنی تو زندگی مردم.

The hitch-hiker stood up and looked across through the windows. “Could ya give me a lift, mister?” The driver looked quickly back at the restaurant for a second. “Didn’ you see the No Riders sticker on the win’shield?”

“Sure—I seen it. But sometimes a guy’ll be a good guy even if some rich bastard makes him carry a sticker.”

— آقا میتونین منو یه خورده سوار کنین؟

راننده دزدکی نگاهی به مهمان‌خانه کرد.

— مگه برچسب روی شیشه رو ندیدین؟

— چرا دیدم. اما خب، بعضی وقتا آدم‌های بامعرفتی پیدا میشن که ممکنه خرپول بی‌شرفی مجبورشون کنه این اتیکت رو روی شیشه ماشینشون بچسبونن.»

(ترجمه شاهرخ مسکوب، عبدالرحیم احمدی)

در مثال فوق نیز مترجم در ترجمه جمله آخر از ساختار متن انگلیسی استفاده کرده و معنی جمله کمی مخدوش شده است: می‌توان جمله آخر را چنین ترجمه کرد:

چرا می‌بینم، ولی بعضی راننده‌ها ای‌نقدر معرفت دارن که به این برچسب‌هایی که یک حرام‌زاده خرپول مجبورشان می‌کند به شیشه بچسبانند اعتنا نمی‌کنند.

چالش دوم که هم در ترجمه و هم در تألیف با آن روبه‌رو هستیم چیزی است که من اسمش را می‌گذارم «محاورة مصنوع» مثل نثر مصنوع. محاورة مصنوع یعنی چی؟ یعنی محاورة‌ای که ظاهرش محاورة است ولی باطنش پر است از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها که وجود تراکم ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات و تعبیرات محاورة‌ای این زبان را از حالت طبیعی خارج می‌کند.

این سنت ابتدا در تألیف به وجود آمد؛ یعنی زبان محاوره دهخدا، جمال‌زاده، صادق هدایت، صادق چوبک و به‌خصوص جلال آل‌احمد، محاوره مصنوع هستند، حتی امروز هم در سینمای علی حاتمی یا مسعود کیمیایی و یا سریال‌های تلویزیونی به‌خصوص این محاوره را دیده می‌شود. چنین محاوره‌هایی هرچه هست زیبا یا هنری یا اثرگذار، طبیعی نیست، یعنی شبیه جمله‌هایی که کسی ممکن است در عالم واقع به زبان بیاورد نیست، بلکه در ساخت هنرمندانه آنها صرفاً از عناصر محاوره استفاده شده است. شاملو پای این نوع محاوره را به ترجمه هم باز کرد. در این ترجمه که بخش اعظم آن گفت‌وگوست مترجمان با هر دو چالش روبه‌رو بوده‌اند و نتیجه این است که زبان شخصیت‌های روستایی و بی‌سواد داستان تا حدی ملغمه‌ای است از تعبیراتی که تحت‌اللفظی ترجمه شده‌اند و تعبیرات و اصطلاحات محاوره‌ای و نیز گهگاه تعبیرات ادبی که در محاوره معمولاً به کار نمی‌روند. اگر این ترجمه را با ترجمه عبدالحسین شریفیان که سال‌ها بعد انجام شده و زبان بسیار طبیعی‌تری دارد مقایسه کنیم، متوجه تفاوت آشکاری میان زبان این دو ترجمه از این دو جهت می‌شویم. ❁